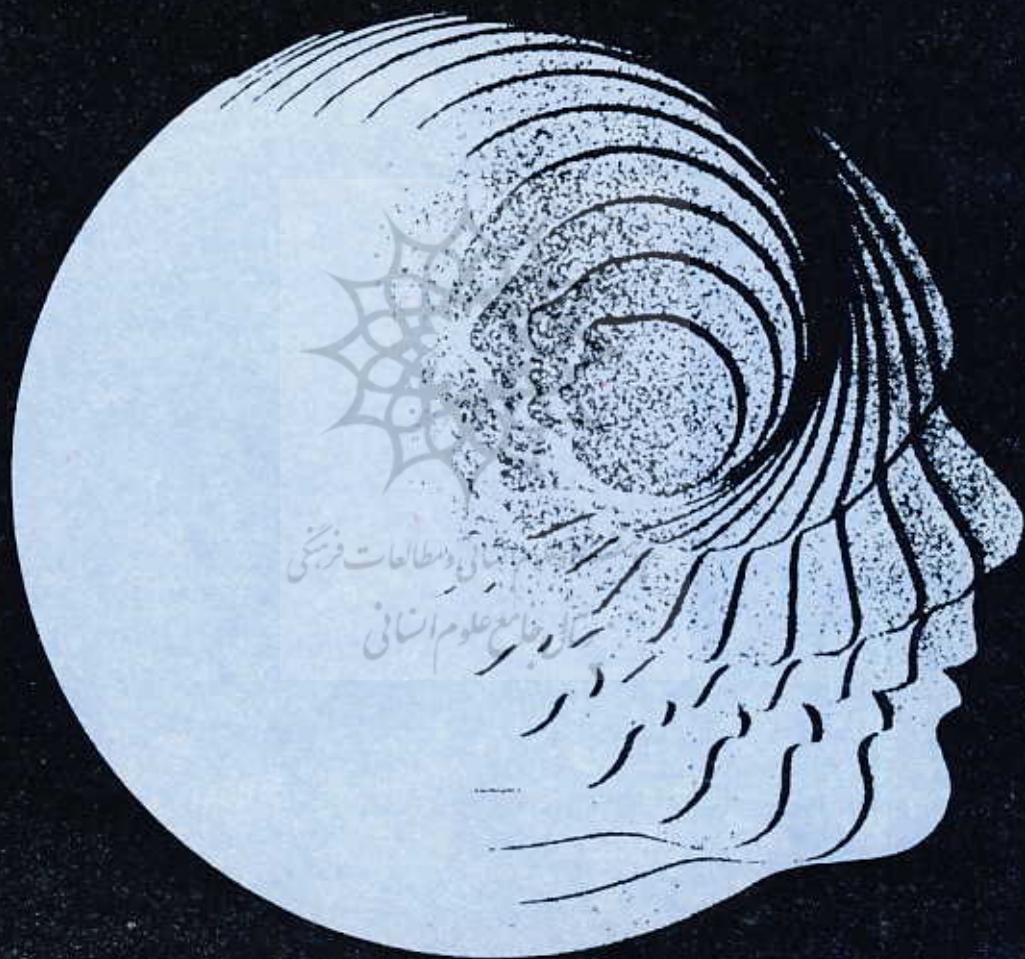


مقدمه‌ای بر

فرهنگ و شخصیت



مجموعه مطالعات فرهنگی

سال چهارم، شماره اول، زمستان ۱۳۸۰

نادر افشار نادری

زیاد از خود عکس العمل های شدید نشان میدهد ولی چون در مراحل اولیه زندگی قادر به حرف زدن و راه رفتن نیست اگر از سرمای زیاد و یا گرمای زیاد در امان نباشد محکوم بفناست .
و اگر مراقبت اندک باشد واکنش های او نیمه ارضا شده و ناکام باقی میمانند .

دیگر از غرائز اساسی زیستی غریزه جنسی است . عدم ارضای غریزه جنسی مستقیماً موجب مرگ نمی شود ولی ناکامیهای جنسی موجب بروز بسیاری از ناپهنجاری های روانی است . زیگموند فروید در این مورد از طریق تحقیقات تحلیل روانی یعنی نفوذ در اعماق خواسته های افراد ، توجه به رویای آنها و علائم بیماری در رفتار مریض های روانی تا بدانجا پیش میرود که این مسأله را مطرح میکند: « آیا اساس نهاد های اجتماعی (Institutions Social) همان امیال سرکوب شده جنسی نیست ؟ » .

بفراز هوا که کودک بقدر احتیاج می تواند آزادانه استنشاق کند ارضای همه احتیاجات زیستی دیگر ، در هر فرهنگ نظم و نسق خاصی دارد .

هر فرد از آغاز طفولیت همان طریقه هایی را برمیگزیند که فرهنگ جامعه او ایجاب می کند . به بیان دیگر انسان ناگزیر است که خودمختاری سائقه های زیستی را با قیدهای آداب و رسوم و خواست های فرهنگ جامعه خویش به مهار بکشد تا بتواند بعنوان يك عضو سالم و مورد قبول جمع در جامعه زندگی کند زیرا هرگونه کجروی از موازین فرهنگی

آدمیان به هنگام تولد متعلق به هر قوم و ملتی که باشند در سائقه های اساسی زیستی ، همانند و مشترک اند . تا بدین جا يك نوزاد ایرانی ، يك كودك ژاپونی ، يك طفل انگلیسی و يك بچه هندی اگر مشخصات جسمی آنها را نادیده بگیریم اختلافی ندارند . در حالیکه فرهنگ جامعه ایرانی با فرهنگ جامعه ژاپونی ، فرهنگ جامعه انگلیسی با فرهنگ جامعه هندی و همچنین شخصیت و رفتار افراد متعلق به هر يك از این جامعه ها کاملاً مشخص و متفاوت است .

كودك در چند سال اول زندگی موجودی است ناتوان ولی دارای يك سلسله احتیاجات اساسی زیستی (بیولوژیک) . انسان در بزرگسالی می تواند با در نظر داشتن خواست های فرهنگی جامعه خود این احتیاجات را جوابگوئی کند ولی طفل به این کار قادر نیست . در درون او کشش و واکنشی عظیم برای رفع نیازهای اساسی وجود دارد که تنها تجلی آن در مراحل اولیه زندگی ، گریه است . اگر به كودك غذا ندهند این کششهای درونی از بین می رود و بهمراه آن ، طفل نیز نابود می شود . اگر تغذیه بهنگام و کافی نباشد این کششها نیمه ارضا شده باقی میمانند .

تحمل انسان در مقابل گرما و سرمای زیاد نیز محدود است . انسان با تهیه لباس ، مسکن و ایجاد حرارت و برودت همیشه میکوشد حرارت مطلوب را برای خود فراهم آورد و هنگامی که دسترسی به همه وسایل لازم نداشت کوچ میکند . كودك نیز در مقابل گرما و سرمای

مستوجب عقوبت است .

هنگامیکه انگیزه‌های روانی و تظاهرات سائقه
های زیستی طفل با ارزشها و موازین فرهنگی
جامعه انطباق یافت ، شخصیت او شکل گرفته
است . به بیان دیگر شخصیت متعادل وقتی حاصل
میاید که کششهای شخصی با انتظارات جمعی
توافق یافته باشد . البته این بدان معنی نیست
که همه امیال ارضاء شده باشد . در طی تکوین
شخصیت ، بر حسب فرهنگی که بدان تعلق
دارد ، بسیاری از امیال سرکوب می‌شود . بهر
حال این بستگی تام دارد به خواستها و موازین
فرهنگی جامعه . در يك جامعه ، مادر توجه
بیشتری به نوزاد خود میکند . بموقع و بحد
کافی به او شیر میدهد ، در تمیز نگاهداشتن او
دقت فراوان مبذول میدارد ، او را در یادگیری
کرمک میکند ، بنحو مطلوبی از شیر میگردش ،
انحرافات او را از موازین فرهنگی با تنبیه جواب
میگوید و برای اعمال منطبق با ارزشهای اجتماعی
او پاداش و تشویق قابل میشود . در حالیکه
در يك جامعه دیگر طفل از محبت مادری کمتر
پر خورداست ، شیر بحد کافی و بموقع نمی‌خورد ،
اطرافیان نسبت به او خشن و بی اعتنا هستند
و از شیر گرفتن با روشهای ظالمانه و ناگهانی
صورت میگیرد . بدیهی است شخصیت اطفالی
که در این دو جامعه پرورش یابند یکسان
نخواهد بود . حال اگر توجه داشته باشیم که در
دنیا هیچ فرهنگی همانند فرهنگ دیگر نیست
و به تعداد اقوام و جامعه‌های مختلف فرهنگهای
مختلف وجود دارد ، متوجه میشویم که به تعداد
فرهنگها ، روشهای پرورش اطفال نیز گوناگون
است و بالتبینه شخصیت افراد متعلق به هر
جامعه متفاوت خواهد بود .

تأثیر فرهنگ در تکوین شخصیت تا چه حد
است ؟ و شخصیت تا چه اندازه در چگونگی
فرهنگ تأثیر میگذارد و بالاخره تأثیرات متقابل
فرهنگ و شخصیت چگونه است ؟ آیا میتوان
يك شخصیت اساسی را که مبین شخصیت‌های
افراد يك جامعه است برای هر فرهنگ معین
کرد ؟

برای پاسخ دادن به این پرسشها مسالما
باید فرهنگهای مختلف را مورد بررسی قرارداد
و از طریق مطالعه تطبیقی به نتیجه علمی رسید.
اجمالا باید بدین نکته مهم نیز توجه داشت
که حتی در يك فرهنگ هم انتظارات جمعی از
همه افراد به اعتبار اختلاف در منزلت و مقام
اجتماعی و تعلق به طبقه خاص ، یکسان نیست.
فرهنگ جامعه به افراد نقش‌های گوناگون میدهد
و از آنها رفتارهای متفاوت و شخصیت‌های مختلف
انتظار دارد. در ضمن هر فرد تنها با قسمتهای
بسیار جزئی از فرهنگ کلی جامعه خود آشنا
است و الگوهای فرهنگی بسیاری را در رفتار
خویش نادیده میگیرد . يك معلم - يك روحانی -
يك طبیب - يك نظامی نمیتوانند رفتارهای مشابه
داشته باشند . همینطور است در مورد سنین
مختلف و رفتار زن و مرد (اصولا در بسیاری از
جوامع شرایط تربیتی دختر و پسر در طفولیت
حتی اگر خواهر و برادر باشند متفاوت است).

اینکه ما میگوئیم فلانی مثل ((جاهل))ها
حرف مزند ، فلانی با اینکه ۵۰ سال دارد مثل
بچه هفت ساله رفتار میکند یا فلان مرد رفتار
زنانه دارد مبین این است که ما از هر منزلت و از
هر گروه سنی و از هر مرد یا زن انتظارات خاصی
داریم . فرهنگ هر جامعه اختلافات سنی ،
جنسی و منزلتی را کاملا مراعات می‌کند و الگو
های مختلفی را در دسترس افراد میگذارد. فرد
از همان کودکی الگوهای رفتار متعلق به هر

مسأله مهمی که در حوزه «فرهنگ و
شخصیت» مطرح است در همین جا است که :

گروه را یاد میگیرد و در طی زندگی به هر مرتبه‌یی که رسید رفتارهای مربوط به همان مرتبه و مقام را بر میگزیند .

با توجه باین مشکلات در مورد شخصیت اساسی است که رالف لینتون (Ralph Linton) انسان‌شناس آمریکایی مفهوم شخصیت منزلی (Status Personality) را پیشنهاد میکند . ولی باز هم این مسأله باقی می‌ماند که حتی افرادی که دارای يك مقام و منزلت هستند الزاماً دارای تجربیات مشابه نیستند و نمی‌توانند بطور همانند نقشهای مربوط به يك منزلت را ایفا کنند و از اعتبار و حیثیت یکسان برخوردار باشند . به بیان دیگر درست است که فرهنگ به تجربیات افراد در يك مسیر کلی جهت میدهد اما بهر حال تجربیات فردی مختلف است .

عوامل اصلی شخصیت

در حقیقت بر شمردن عواملی که در تشکیل شخصیت فرد دخالت دارد کاری است غیر ممکن ولی بطور کلی از آنچه تا بحال آمد ، چهار عامل اصلی را میتوان مورد بررسی جداگانه قرار داد :

- ۱ - عامل فرهنگی .
- ۲ - عامل اجتماعی .
- ۳ - عامل زیستی .
- ۴ - عامل محیط طبیعی .

در ضمن هر يك از این عوامل چهار جنبه دارد :

۱ - عمومیت داشتن ؛ یعنی آن چیزهایی که در تمام فرهنگها با هر مشخصاتی که از لحاظ اقلیمی ، نژادی و اجتماعی داشته باشند تقریباً ثابت است .

۲ - مشخصات موجود در يك جامعه ؛ یعنی آن چیزهایی که در بین افراد يك فرهنگ مشترک است .

۳ - نقشهای مربوط به منزلت .

۴ - خصوصیات فردی .

اگر به جدول « اجزاء متشکله شخصیت » که توسط **کلاکھون** و **مورر** تهیه شده است توجه کنیم چهار نکته اساسی را در آن خواهیم یافت :

۱ - تمام اقوام و جوامع دنیا در بعضی مشخصات تقریباً همانند ، مشترکند . یعنی شبکه محارم ، نظامهای خویشاوندی ، مالکیت ، جادو ، مذهب ، مسکن ، گروههای اجتماعی و الگوهای پرورش اطفال ، در همه فرهنگهای جهان وجود دارد و افراد متعلق باین فرهنگها دارای سائقه های اساسی یکسان هستند . این مشخصات جهانی و عمومی سبب مشابهت موجود در بین همه افراد بشر است .

۲ - هر جامعه شکل خاصی از این مشخصات را دارد . شبکه محارم - نظام خویشاوندی ، نوع مالکیت ، معتقدات مذهبی در همه فرهنگها یکی نیست . نحوه توزیع و تجمع جمعیت از يك جامعه به جامعه دیگر فرق میکند . مردم هر جامعه مشخصات نژادی خاصی دارند و شرایط اقلیمی و منابع طبیعی آنها با جامعه‌های دیگر متفاوت است . اینها عواملی است که در تکوین شخصیت افراد متعلق بیک فرهنگ ، مشابهت‌های موجود می‌آورد و خصوصیات ملی هر جامعه را سبب میشود .

۳ - فرهنگ هر جامعه از هر گروه منزلی رفتار و کردار خاصی را انتظار دارد و افراد به اعتبار تعلقشان به گروههای منزلی از امکانات مختلفی برخوردارند و بنابراین هر گروه منزلی و هر طبقه اجتماعی ، در داخل يك جامعه از لحاظ خصوصیات شخصیتی جنبه‌های متفاوتی پیدا میکند .

۱ - رجوع شود به کتاب

The Cultural Background of Personality

تالیف لینتون ، ۱۹۴۵ .

اجزاءء متشکلہ شخصیت^۲

| خصوصیات فردی | نقشها | مشخصات موجود در يك جامعه | مشخصات جهانی و عمومی | |
|---|--|---|---|-----------------|
| | نقشهای مختلفی که فرهنگ يك جامعه به گروه‌های منزلی می‌دهد. | صورت مختلف شبکه محارم، نظام خویشاوندی، مالکیت، جادو، مدعب و غیره. | شبکه محارم، نظامهای خویشاوندی، مالکیت، جادو، مدعب، مسکن، تفکر درباره زمان و غیره. | عامل فرهنگی |
| تجربیات تصادفی در روابط اجتماعی. | گروه‌های بازی، گروه‌های هم‌شرب و غیره. | جمعیت، نحوه توزیع و تجمع آن و غیره. | گروه‌های اجتماعی الگوهای پرستاری اطفال. | عامل اجتماعی |
| مشخصات فردی از لحاظ قد - شکل - وضع ترشح غدد داخلی و غیره. | تفاوت‌های بینی، چسبی و طبقاتی. | مشخصات نژادی، وضع سلامت و بهداشتی جامعه بطور کلی و غیره. | تولد، مرگ، گرسنگی، تشنگی، سائنه‌های اساسی و غیره. | عامل زیستی |
| چگونگی برخورد برداشت فردی پابندهای طبیعی. | امکانات دست‌یابی به منابع مادی بر حسب تفاوت‌های گروه‌های منزلی | نوع آب و هوا، پستی و بلندی، گیاهان خودرو، حیوانات و دیگر منابع طبیعی. | فشار جوی، جاذبه زمین، خاک، باد، آب، بارندگی، خورشید، ماه و غیره. | عامل محیط طبیعی |

۴ - مختصات فردی مانند: قد، شکل، تجارب تصادفی و برداشت شخصی از محیط اجتماعی و طبیعی موجب بروز خصوصیات متفاوتی در شخصیت افراد میشود.

جدول کلاکھون و مورر با اینکه روشنگر نکات مهمی درباره فرهنگ و شخصیت است، مسائل متعددی را بدون جواب میگذارد. از جمله چگونگی تأثیر فرهنگ و نظام اجتماعی در تکوین شخصیت و تأثیر شخصیت در فرهنگ و روابط متقابل این دو.

روبرت مرتون (Robert Merton) در کتاب «تئوری جامعه شناسی و بنیان اجتماعی» (Social Theory and Social Structure) فصل بوروکراسی و شخصیت، میگوید که نظام بوروکراسی واقعی با ایجاد انضباط شدید، دقت، سرعت عمل، ایجاد امنیت شغلی، بیمه‌های اجتماعی، افزایش منظم مزد کار و از این قبیل، باعث میشود که شخصیت افراد همانند شده و جوابگوی نیازهای جامعه بوروکراتیک باشد. البته مرتون به جنبه‌های منفی بوروکراسی نیز توجه دارد ولی آنچه در این نظریه قابل توجه است تأثیر بنیان و ساختمان اجتماعی بر روی شخصیت افراد است. بهر حال نظریه مرتون مربوط میشود به بزرگسالانی که در نظام بوروکراسی زندگی میکنند و به این پرسش که چگونه نظام بوروکراسی که شخصیت بزرگسالان را شکل میدهد در تکوین شخصیت فرزندان آنها تأثیر میکند، پاسخی نمیدهد.

تحقیقاتی را که خانم مارگارت مید (Margaret Mead) انسان‌شناس آمریکائی در آغاز قرن بیستم شروع کرد باید در همین زمینه یعنی چگونگی تأثیر فرهنگ در شکل گرفتن شخصیت اطفال دانست. مارگارت مید با مشاهده

بحرانهای نوجوانی در بین دختران آمریکا این مسأله را مطرح میکند: علل این بحرانها که بهنگام بلوغ ظاهر میشود چیست؟ آیا ریشه روانی دارد یا منشاء آنها اجتماعی است؟ در واقع شالوده‌مطالعات مید آنست که دریابد تا چه حد سائق شهوت، جسمانی است و تا چه حد فرهنگی. برای حصول این منظور تحقیقات تطبیقی را برمیگزینند. در آغاز رشد شخصیت را نزد اطفال آمریکائی مطالعه میکند و سپس به جامعه‌های دیگر که آزادی جنسی در آنها بیشتر است می‌رود و اطفال را از آغاز تولد تا سن بلوغ مورد بررسی قرار میدهد.

در ساموآ طفل تا سن ۶ یا ۷ سالگی در خانه می‌ماند، خانواده گسترده Extended Family است و در حدود ۱۰ یا ۱۲ نفر با هم در یک جا زندگی میکنند. وجود افراد متعدد بفرز از پدر و مادر در کنار طفل مانع از این میشود که الزاماً پدر یا مادر مظهر قدرت و سانسور اجتماعی باشند و برای کودک تصویری از والدین ظالم ایجاد گردد.

از هفت سالگی به بعد اطفال برای خود گروه‌های سنی برای بازی کردن درست می‌کنند و همیشه خارج از خانه بسر می‌برند و بزرگسالان دیگر مسؤول تربیت و تعلیم آنها نیستند.

۲ - رجوع شود به مقاله فرهنگ و شخصیت Culture and Personality از G. Kluckhohn و O.H. Mowrer در مجله American Anthropologist جلد ۴۶ سال ۱۹۴۴ و همچنین کتاب Man in the Primitive World از E. Adamson Hoebel

۳ - این کتاب تحت عنوان عناصر تئوری و روش جامعه‌شناسی sociologique بفرانس ترجمه شده است Plon ۱۹۶۵

۴ - رجوع شود به کتاب Coming of Age in Samoa تألیف مارگارت مید.

آزادی جنسی، عدم تضاد بین شیوه رفتار طفل و موازین اجتماعی بزرگسالان، مانع از این میشود که **لیبیدو** (Libido) بفرود خاصی معطوف گردد. درساموآ بین تضادهای جنسی و قوانین اخلاقی مانند جامعه‌های غربی تضادی نیست و بیمین دلایل امراض روانی که نتیجه بحرانهای بلوغ در جامعه آمریکا است، درساموآ دیده نمیشود. بنابراین بحرانهای نوجوانی در سنین بلوغ در آمریکا معلول شرایط فرهنگی آن سرزمین است نه منحصرآ نتیجه شرایط بیولوژیک.

دربین قبایل مانوس (Manus) خانواده هسته‌ای (Nuclear Family) است. در اینجا «لیبیدو» تقریباً صورتی را که فروید قائل بود بخود میگیرد با این تفاوت که اغلب پدرخوانده و مادر خوانده جای والدین واقعی را میگیرند. پسر اگر يك پدر واقعی مهربان و با عطف و يك پدر خوانده جبار و سختگیر داشته باشد نفر دومی را مرجع تقلید و مظهر اعمال خود قرار میدهد. «امید» چنین نتیجه میگیرد که موضوع **عقد ادیپ** بستگی به فرهنگ جامعه دارد و صرف وجود پدر موجد آن نیست.

دختران در آغاز بدون تفاوت با برادران، بیشتر ایام را با پدر هستند و بالتبع انعکاسی از شخصیت پدرانشان در آنها دیده میشود. ولی از سنین ۸ یا ۹ سالگی يك سلسله محرمانه آنها را از آمیزش با مردها بدور میکند و از این بعد مادر مظهر اعمال و رفتار آنها میشود. مید در تحقیق دیگری^۶ بومیان سه قبیله از گینه جدید را بررسی میکند: قبیله **آراپش** (Arapesh) قبیله **موندوگومور** (Mundugumor) و قبیله شامبولی (Tschambuli) و با این بررسی نشان میدهد که اختلافات شخصیتی را که در مغرب‌زمین بین زن و مرد قایل میشوند وظایف اعضائی (فیزیولوژیک) نیست بلکه نتیجه تعلیم

ولریستی است که زن و مرد از فرهنگ جامعه خود دریافت میدارند. تا اینجا به اجمال، تأثیر فرهنگ را بر روی شخصیت گفتم ولی آیا می‌توان اثرات شخصیت افراد را در چگونگی يك جامعه نادیده گرفت؟ خانم راث بندیکت^۷ (Ruth Benedict) انسان‌شناس آمریکائی میگوید:

«فرهنگ همان روانشناسی فرد است که با بعد زمان بر روی پرده سینما منعکس شود»
یا به بیان دیگر **«هنرمونه»** (Pattern) فرهنگی نموداری است از شخصیت مردمی که به آن فرهنگ تعلق دارند.»

بندیکت معتقد بود که تفاوت فرهنگها درجه اول نتیجه نیاز انسان به انتخاب بعضی از امکانات و وظایف اعضائی (فیزیولوژیک) است. همانگونه که زبان يك جامعه فقط تعدادناچیزی از صداهائی را که حنجره انسان قادر به ادای آنها است با خود دارد و انتخاب این صداها نیز در هر زبان مختلف است، علائق و احتیاجات بی‌پایان بشر هم مورد انتخاب قرار میگیرد و هر فرهنگ يك سلسله از این علائق و احتیاجات را برمیگزیند. ساختمان اجتماعی، کیفیت تأسیسات و تمام سنن و آداب و رسوم يك جامعه پیرامون همین سلسله ارزشها شکل میگیرد. بندیکت با چنین استدلالی، در میان بومیان آمریکا دو فرهنگ متضاد تشخیص میدهد یکی قبایل دشتهای بزرگ (The Great Plains) که از طریق

۵- رجوع کنید به کتاب Growing up in New Guinea تألیف مارگارت مید.
۶- رجوع کنید به کتاب Sex and Temperament in three Primitive Societies.
۷- رجوع کنید به تئیهای فرهنگی Patterns of Culture

شکار گاو وحشی زندگی میکردند و دیگری قبایل کشاورز و ده‌نشین زونی (Zuni) بومیان دشتهای بزرگ دارای شخصیتی جنگی و پرخاشگر هستند. در اینجا خود (ego)

فرد به خارج یعنی دیگران معطوف شده است. هر فرد با توجه بمصالح خود رفتار میکند و می‌تواند مستقیماً با قوای فوق طبیعی رابطه برقرار سازد و بمقام جادوگر طبیب قبیله برسد. این تیب فرهنگ را بندیکت، دیونیسوسی می‌نامد (Dionysus) در اساطیر یونان خدای شراب و شور و مستی و بیخودی است. بومیان زونی دارای شخصیتی آرام و صلح‌جو هستند. در اینجا خود بخاطر جمع‌مضمحل شده و حتی انجام مراسم مذهبی را بعهدہ دارند و به تربیت نوجوانان می‌پردازند و سنن و آداب مذهبی و ایللی را به‌انهایم آموزشند. این تیب فرهنگ را آپولونی (Appolon) در اساطیر یونان خدای هنر و عالم غیب است) می‌خوانند.

بندیکت درباره رابطه شخصیت و فرهنگ می‌گوید «این رابطه بعدی نزدیک است که نمی‌توانیم از تیبهای فرهنگ بحث کنیم بدون اینکه ارتباط هر یک از این تیبها را با روانشناسی افراد هر فرهنگ در نظر داشته باشیم»^۸ تحقیقات بوآس (F. Boas) انسان شناس آمریکائی او دیگران دو تیب فرهنگی دیگر به تیبهای فرهنگی اضافه می‌کند.

اگر بندیکت تمام فرهنگهای دنیارا مطالعه کرده بود و سپس چهار تیب فرهنگی تشخیص میداد (اگرچه باز هم نتیجه مورد تردید بود) این روش مبنای علمی پیدا می‌کرد اما اکنون اعتبار و کلیتی نمیتواند داشته باشد.

مارگارت مید با مطالعه فرهنگ سه قبیله درگینه جدید که در یک منطقه قرار گرفته و

همسایه و از یک نژادند و شیوه زندگی اقتصادی آنها نیز تقریباً مشابه است، نشان میدهد که نظام ارزشهای آنها و فرهنگ آنها با یکدیگر متفاوت است. از طرف دیگر شخصیت پهنجار و ناهنجار هم در یک فرهنگ وجود دارد. بهر حال در تحقیقات بندیکت چند نکته درخور تعمق است:

۱ - رابطه عوامل زیستی (بیولوژیک) با فرهنگ.

۲ - اهمیت روانشناسی و تاریخ در درک مبنای یک فرهنگ.

۳ - نسبی بودن مفهوم پهنجار و مفهوم ناهنجار - به بیان دیگر رفتاری که در یک جامعه ناهنجار تلقی می‌شود ممکن است در فرهنگ دیگر کاملاً عادی و پهنجار باشد.

اکنون پردازیم به تأثیرات متقابل فرهنگ و شخصیت و مفهوم شخصیت اساسی^۹. مشهورترین کسی که در این مورد تحقیق کرده ابرام کاردینر^{۱۰} است. او ضمن دنبال کردن روش فروید و قبول بعضی مفاهیم وی، برخی از آراء او مانند عمومی بودن عقده ادیب و محدود بودن شخصیت به لیبیدو را رد می‌کند. کاردینر تأثیر نهادهای اجتماعی را در شخصیت طفل اساسی می‌شمارد و می‌گوید بجای جستجوی منشأ نهادهای اجتماعی در «لیبدو» باید دید چگونه و تا چه حد احتیاجات زیستی (بیولوژیک) فرد با نظام فرهنگی هر جامعه انطباق می‌یابد. انسان علاوه بر سائق شهوت سائقهای دیگر نیز دارد که بهمان اندازه بر او فشار می‌آورد

۸ - رات بندیکت دو اصطلاح دیونیسوس و آپولون را برای تشخیص دو تیب کلی فرهنگ از نیچه فیلسوف آلمانی عاریت گرفته است.

۹ - Basic Personality

۱۰ - Abram Kardiner

مثل سائق گرسنگی، سائق امنیت، البته فروید متوجه احتیاج غذایی طفل بوده است ولی آنرا مستقیماً به لیبیدوی دهانی (Libido orale) مربوط میکند در حالیکه کاردینر هم مفید بود و هم لذت را مطمح نظر قرار میدهد. مخصوصاً نزد اقوام ابتدائی که مطالعه شده کمبود مواد غذایی اختلالات روانی را باعث شده است. بنابراین سائق گرسنگی حداقل باید معادل سائق شهوت مورد توجه باشد^{۱۱} در واقع کاردینر برخلاف فروید که شالوده شخصیت را فقط در سائق شهوت می‌جست، در سائق‌های متعددی جستجو می‌کند. بنابراین تنها امیال جنسی نیست که ممکن است سرکوب شود بلکه سرکوفته شدن انواع امیال باید مورد توجه باشد حتی سرکوفتنی امیال اجتماعی مثل میل به منزلت و مقام، به حیثیت اجتماعی و ثروت و غیره... در ضمن کاردینر معتقد است که یک سلسله عمل و عکس‌العمل دائم، بین آنچه روانی است و آنچه اجتماعی است وجود دارد یعنی از یکطرف احتیاجات اولیه انسان از جمله شهوت باید ارضای خود را با نهادهای اجتماعی و با موازین و ارزشهای جامعه تطبیق دهد و از طرف دیگر هرگاه بعضی از این امیال هرگز تجلی نکنند و یا بصورت مورد قبول جامعه ظاهر نشوند و یا بنحو سمبولیک ارضا شود این احتیاجات و سائق‌ها با ابداع اساطیر، افسانه‌ها، اشعار، موسیقی و خلاصه فرهنگ عامه بتدریج نهادهای موجود در جامعه را تغییر میدهند.

از این جاست که کاردینر دودسته نهاد در اجتماع تشخیص میدهد:

- ۱ - نهادهای اولیه (Primary Institutions)
 - ۲ - نهادهای ثانویه (Secondary Institutions)
- نهادهای اولیه عبارتند از سازمان خانواده، شیوه‌های تربیت کودک، نوع تشویق - تنبیه -

توجه زیاد - عدم توجه - آئین‌های مربوط به غذا خوردن، تمیز نگاه داشتن نوزاد، کمبود یا وفور غذا، و از این قبیل. این امور در سالهای اول زندگی کودک در تدوین شخصیت طفل اثرات عمیق میگذارد.

نهادهای ثانویه - تمایلات و سائق‌های فرد چه ارضا بشوند و چه نشوند روی نهادهای اجتماعی تاثیر میگذارند و یا تفسیرانی در آنها میدهند و یا نهادهای جدیدی بوجود می‌آورند. فرد برای رهائی از ناراحتیها واضطرابها به ابداع اساطیر، افسانه‌ها و موجودات خیالی... یعنی نهادهای ثانویه می‌پردازد.

فروید شخصیت را به سه قسمت کرده است.

۱ - او (Id) متشکل از شهوات، غریزه‌ها و امیال سرکوب شده که به وجدان ناخودآگاه رفته است.

۲ - خود (Ego) یعنی شعور ظاهر تابع اصل واقعیت.

۳ - فراخود (Super Ego) که حضور ذهنی شخصیت پدر است در فرد و وجدان اخلاقی فرد را تشکیل میدهد. بعقیده فروید این پدر مظهر شقاوت و سختگیری است بعدی که پس از دچار اختلالات روانی و سادیسیم میآورد.

شخصیت اساسی

کاردینر با ذکر مثالهایی از «اقوام ابتدائی» نشان میدهد که در «فراخود» برخی از آنها،

The Individual and His Society - 11
 Psychological Frontiers of Society ۱۹۶۳ و ۱۹۶۵
 دو کتاب مهم کاردینر که به کمک انسان‌شناسان امریکائی مخصوصاً رالف لیتون و براساس تحقیقات آنها تألیف کرده است.

و در کتاب - صفحه ۱۱

شخصیت پدر با سخت‌گیری و شقاوت قرین نیست. خلاصه‌گاردینر با تقسیم شخصیت به شرحی که گفته شد مخالفت کرده و مفهوم تازه «شخصیت اساسی» را عرضه میکند. در هر فرد دو چیز قابل مطالعه هست یکی شخصیت و دیگری منش (Character). منش آن چیزی است که افراد را از لحاظ رفتار از یکدیگر مشخص میکند. به بیان دیگر منش خصوصیات رفتار فردی است. ولی چون همه اطفال يك جامعه بانهاد های اولیه یکسانی رو برو هستند همه آنها مشخصات مشابهی را در شخصیت خود خواهند داشت و آن شالوده شخصیت اساسی جامعه را تشکیل میدهد.

شرایط محیط اجتماعی و طبیعی در يك جامعه مسأله سازش و انطباق با ارزشها را پیش می‌آورد مثلاً شیوه های تربیت کودک و کمبود مواد غذایی اموری هستند که طفل قادر به تغییر آنها نیست و مجبور است این شرایط را بپذیرد و همین شرایط، شخصیت اساسی را در يك گروه اجتماعی می‌سازد. چون این شرایط در هر جامعه متفاوت است پس شخصیت اساسی از يك جامعه به جامعه دیگر نیز متفاوت خواهد بود.

ممکن است بگوئیم که بچه کوچک چیزی نمی‌فهمد پس چه فرق میکند که تربیت او به چه شیوه‌ای باشد؟ جواب این است که طفل عکس‌العملهای ساخته و پرداخته ندارد. شرایط فوق‌الذکر، محیط خارجی را برای او فراهم می‌آورد. احتیاجات و سائقه‌های طفل همیشه وجود دارد اگر اینها بدون زحمت زیاد ارضا شوند کودک با محیط سازش پیدا میکند و در صورت عکس، محیط برای طفل سد و مزاحمی میشود. بتدریج طفل نسبت به خود و به والدین، نسبت به احتیاجات و سائقه‌ها که موجب ناراحتی او

هستند نظر و رفتار مشخصی پیدا میکند و این نظر و رفتار کم‌کم عادت شده و جزوی از وجود طفل میشوند.

پرسش دومی که می‌تواند مطرح باشد اینست که آیا این نظر و رفتار زمان کودکی در بزرگسالی نیز باقی می‌ماند؟ باید گفت که این امر الزامی نیست، اگر عوامل دیگری در دوران بعد از کودکی پیدا شود که با شرایط نامناسب طفولیت مغایر باشد رفتار و نظر بتدریج تغییر می‌یابد ولی اگر چنین نشود و شرایط زندگی نوجوانی و بزرگسالی شرایط نامساعد قبلی را تأیید و تقویت کند، عکس‌العملهای کودک که بشکل عادت درآمده ادامه پیدا خواهد کرد و در بزرگی منش او را تشکیل خواهد داد. یعنی در بزرگسالی فرد يك الگوی مشخص رفتار نسبت به روابط اجتماعی و جامعه خواهد داشت الگوی رفتاری که خود بخود و ناخودآگاهانه است. تربیت و تجربیات سنین اولیه زندگی بالاخره نظام خاصی برای تظاهر پیدا میکند. مثلاً ممکن است شخص بزرگسال داستانهایی را نقل کند که تمام ساخته و پرداخته او باشد. تجزیه و تحلیل این داستانها زمینه‌ی از شرایط محیط اولیه زندگی طفولیت او به دست خواهد داد. بدین ترتیب در اساطیر، داستانها، افسانه‌ها و نهادهای اجتماعی، عوامل مؤثر در زندگی کودکی قابل رؤیت است یعنی در واقع اینها آئینه تمام‌نمای تربیت اولیه دوران بچگی است یا بالعکس.

البته انعکاس تأثیرات اولیه زندگی کودک به قصه و افسانه یا مذهب ختم نمیشود مخصوصاً در جوامعی که ادیان بزرگ از خارج به آنها تحمیل شده است.

در آنجا که شرایط عدم اعتماد به والدین در ساختمان شخصیت اساسی وجود دارد باید

انتظار داشت که عدم اعتماد نسبت به دیگران هم پیدا شود. حتی بین زن و شوهر روابط خاصیت آمیز برقرار شود و طلاق افزایش یابد و ناگزیر موانع اجتماعی بر سر راه طلاق زیاد و شدید گردد.

شخصیت اساسی در واقع شخصیت مشترک توده مردم یک جامعه است که در شرایط مشابه، تجربیات طفولیت را گذرانده اند. تغییر شخصیت اساسی در طی زمان، بسیار جزئی و کند است.

در ۴۰ سال اخیر مکتب فرهنگ و شخصیت در کشورهای متحد آمریکا رونق بسیار یافته و علاوه بر تحقیقاتی که توسط انسان شناسان و بکمک روانکاوان در این زمینه بعمل آمده و نتایج آنها بچاپ رسیده است کمتر کتاب انسان شناسی و فرهنگی وجود دارد که بخشی از آن به بحث در باره فرهنگ و شخصیت اختصاص نیافته باشد اگر چه بنیان گزاران این مکتب بطور غیر مستقیم اروپائیان بودند. ولی بهر حال جای شگفتی نیست اگر در ممالک متحده به «فرهنگ و شخصیت» توجه بیشتری شود. وجود اقوام مختلف با فرهنگهای متفاوت در آمریکا تضادهای اجتماعی شدیدی را ایجاد گشته است. سیاه - چینی - ژاپنی - اقوام آمریکای لاتین هر یک جامعه‌ی کوچک در جامعه بزرگ آمریکا بوجود آورده اند که هنوز با همه کوششهای دولت فدرال در فرهنگ «آمریکائی» مستحیل نشده اند. «اوسکار لویس» (Oscar Lewis) انسان شناس آمریکائی اخیراً درباره یکی از این جامعه های کوچک یعنی مردم پورتوریکو تحقیق جامعی انجام داد و نتایج آنرا بصورت کتابی بنام «زندگی» (La Vida) منتشر ساخته است.

از سه میلیون ونیم جمعیت پورتوریکو

(Puerto Rico) یک میلیون در آمریکا زندگی می کند و از این یک میلیون، ۶۰۰.۰۰۰ نفر در نیویورک ساکنند. لویس با روش نمونه گیری، عده‌ی از این مردمان در نیویورک وعده‌ی از اقوام آنها را در سان خوان (San Juan) پایتخت پورتوریکو مورد مطالعه قرار داد و باین نتیجه رسید که فقر در حاشیه ثروت ایجاد فرهنگ خاصی میکند که وی آنرا «فرهنگ فقر» نامید. (The Culture of Poverty) باید توجه داشت که پورتوریکو از سال ۱۸۹۸ تحت کنترل و نفوذ مستقیم ممالک متحده بود و از ۱۹۱۷ مردم پورتوریکو با حفظ استقلال داخلی تبعه آمریکا بشمار میرفته اند. با اینکه اکنون قریب نیم قرن است که این مردم با آزادی کامل مثل بقیه آمریکائیا می توانند در هر ایالت آمریکا که بخواهند اقامت کنند هنوز «آمریکائی» نشده اند ولی اختلاف فرهنگ امریکائی و ثروت زیاد امریکائی در حیات اجتماعی و اقتصادی آنها بتدریج اثر کرده و تاروپود فرهنگ آنان را تنیده است و امروز شخصیت اطفال پورتوریکو در نیویورک در چنین محیطی پرورش می یابد.

در نیمه اول قرن بیستم فقط در فاصله ۲۱ سال، دو جنگ جهانی میلیونها انسان در جنگ اول جهانی ده میلیون نفر کشته و بیست میلیون نفر زخمی شدند علاوه بر اینها سیزده میلیون نفر غیرنظامی هلاک گشتند و از خود ۹۰۰.۰۰۰ ر. طفل یتیم و ۵۰۰.۰۰۰ ر. زن بیوه بجای گذاردند.

در جنگ دوم جهانی ۱۷۰۰.۰۰۰ سرباز و ۱۸۰۰.۰۰۰ غیر نظامی در زیر گلوله و بمب جان دادند.

عصبیان نسل جوان در کشورهای صنعتی در

سالهای اخیر بدون تردید دلایل متعدد دارد ولی آیا می‌توان این واقعیت را نادیده گرفت که دوران طفولیت جوانان ممالک فوق که امروز سرکشی آغاز کرده‌اند در محیط پر آشوب و مضطرب جنگ دوم جهانی گذشته و شخصیت آنها بدور از مهر و عطوفت پدری و پرستاری‌های لازم مادری تکوین یافته است؟ آیا می‌توان فراموش کرد که رزم‌آوران جوان جنگ دوم جهانی همان کودکان محیط رعب و وحشت و فقر و گرسنگی جنگ اول بودند؟ بالاخره آیا چگونگی تکوین شخصیت کودکان زمان جنگ در سنین جوانی احتمال قبول و ایجاد جنگ را زیاد نمی‌کند؟

در کشورهای غیر صنعتی مخصوصاً بعد از جنگ دوم جهانی وضع معکوس شده است بدین ترتیب که نظام مرتبط فرهنگهای این جوامع در حال گسستن و از هم پاشیدگی است. فرهنگ مجموعه مدغم و منتظمی است از دانشها، معتقدات، هنر، اخلاقیات، قوانین، عادات، آداب و بسیاری چیزهای دیگر که انسان بعنوان عضو جامعه از جامعه کسب می‌کند. وقتی می‌گوئیم مجموعه منتظم، مراد اینست که بین اجزاء فرهنگ ارتباطی مستقیم و یا غیر مستقیم وجود دارد و هر جزء در نقای کل نقشی ایفا میکند.

در جامعه‌های غیر صنعتی این فرهنگ است که اغلب نسنجیده مورد هجوم قرار می‌گیرد. هر کس و هر گروه می‌خواهد جزئی و گوشه‌یی از فرهنگ جامعه را که بنظر او کهنه و غیر امروزی می‌آید به یکباره دگرگون سازد غافل از اینکه آنچه بظواهر جزء و گوشه‌یی مینماید در واقع بخشی است از حیات مجموعه تام و منتظم فرهنگ و هر تغییر نسنجیده در جزء نظم مجموعه فرهنگی را مختل می‌سازد.

یکی از خصوصیات فرهنگ و یکی از

فضائل تعلق به يك فرهنگ این است که افراد را قادر به پیش‌بینی میکند. به بیان دیگر هر فرد میتواند بر حسب رفتار و گفتار خود عکس‌العمل دیگران را از پیش بداند. در واقع تنظیم رفتار و اعمال هر فرد بر اساس پیش‌بینی است. ما میدانیم که برای دریافت عکس‌العمل مطلوب از طرف پدر، مادر، رئیس، مرئوس، همکار و دوست خود چه رفتار و گفتاری را باید داشته باشیم و بهمین دلیل است که در مقابل هر يك از این افراد رفتار خاصی را اختیار می‌کنیم. به یکی احترام می‌گذاریم، به دیگری اخلاص و محبت نشان میدهیم، در مقابل یکی تملق و چاپلوسی میکنیم و به دیگری پر خاش و تندى، گاه خود را عصبانی جلوه میدهیم و گاه لبخند می‌زنیم و اصولاً خندیدن، گریه کردن، فریاد زدن، ملایم حرف زدن، خواهش کردن، تهدید کردن، در موقعیت‌های مختلف برای اینست که ما عادات فرهنگی و در نتیجه عکس‌العملهای افراد را در مقابل رفتارهای مختلف میدانیم و میتوانیم پیش‌بینی کنیم.

در جامعه‌های غیر صنعتی پذیرش نسنجیده عناصر فرهنگ غرب بدون اینکه زمینه فرهنگی متناسب آماده باشد این پیش‌بینی فرهنگی را بتدریج رو بسزوال و نابودی می‌برد و افراد نمی‌توانند رفتار و اعمال خود را برشالوده پیش‌بینی عکس‌العملهای دیگران تنظیم کنند و بالنتیجه گرفتار تردید و تزلزل و بیم و هراس میشوند و در اقدام به هر کاری دودلی نشان میدهند.

اخذ عناصر فرهنگی غرب، توسط روشنفکران صورت می‌گیرد. اگر توجه داشته

مورد قبول قرار میگیرد ولی بمحض اینکه مفید بودن آنها نسبت به عناصر موجود مورد تردید قرار گرفت طرد میشود. مانند مراحل تنازع بقاء در تطور موجودات؛ با این تفاوت که در اینجا بین عناصر جدید و قدیم رقابت نیست بلکه تجربه انسانهاست که آنها را در مقابل هم قرار داده و از یونته آزمایش میگذرانند و مفیدترین را میپذیرد. ولی باید در نظر داشت که عناصر و عادات جدید بیک نسبت مورد پذیرش همه مردم قرار نمیگیرد. گذشت زمان میخواهد تا عناصر مورد قبول، جای خود را در فرهنگ جامعه باز کند و در متن آن قرار گیرد.

باشیم که اکثراً هر گروه از این روشنفکران با فرهنگ خاصی از غرب آشنا هستند و یک گروه در آمریکا تحصیل کرده است، گروه دیگر در فرانسه، عده‌یی در انگلستان و برخی در آلمان درمی‌یابیم که چگونه یک جامعه در حال رشد گرفتار عناصر نامتجانس فرهنگی است. از طرف دیگر یک عنصر خارجی به یکباره مورد قبول فرهنگ واقع نمی‌شود و در آغاز فرد یا افرادی این عناصر جدید را عرضه میکنند. این عناصر مورد آزمایش عده‌یی قرار میگیرد. شخصیت افراد عرضه‌کننده و نحوه معرفی عناصر جدید در پذیرش عناصر تازه نقش عظیمی دارد. وقتی **مفید بودن** این عناصر ثابت شد



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی